

# نقدی بر کتاب در دیار صوفیان

## ۲۵

بقلم آقای علی دشتی

### ثواب و عقاب خداوندی

آقای دشتی - نویسنده در دیار صوفیان - تحت عنوان بالا در صفحه ۱۰۹ و ۱۱۰ کتاب خود مطالبی از باب شانزدهم کتاب ((التصرف لمذهب اهل التصوف)) ترجمه کرده که مانند ترجمه‌های پیشین، فاقد امانت علمی بوده، به ربط و پیوند عباراتی از آن کتاب بدلخواه خود دست زده است، که علاوه بر نقیصه مزبور، باصل مقصود کلابادی نرسیده، در نتیجه از فهم حقیقت آن بدور مانده است.

منظور کلابادی از عبارات: ((واجمعو، ان الثواب والعقاب، لیس من جهة الاستحقاق لکنهما من جهة العشیمة والفضل والعدل)) اینست که صوفیه باجماع عقیده دارند: ثواب طاعت و اعمال نیک؛ و نیز کیفر کارهای زشت و مورد نهی، بر حسب استحقاق بنده نیست، لیکن ایندو بمشیت، و فضل و عدل ذات، باری تعالی است. بدین برهان که کیفر کارهای بد انسان را مطابق با عدالت، یعنی: ((وجزاء سیئة، سیئة مثلها)) میدهد که در عمل بعدل لازم است جزای هر بدی را بدی از نوع آن داد نه بمقدار و کیفیت بیشتر، پس وجوب ثواب و عقاب نه از جهت انسان واجب است، بلکه بمشیت ازلی واجب آمد که حقتعالی بندگانرا از حیث استحقاق متصور آنان بثواب و کیفر نرساند، و در مورد ایندو بر طبق عدل خود در عقاب - و فضل خود ((در ثواب)) رفتار کند و چنانکه گذشت مقتضی فضل الهی در پاداش هر عمل نیک و طاعت تاده برابر آن می باشد، و این مقدار بر حسب استحقاق مورد تصور بنده اش نیست، و مشیت ازلی او بر این تعلق گرفته که بدلالت آیه: ((سبقت رحمتی غضبی)) ذات او سابق الا نعام بوده، در طاعات بندگانش بفضل و احسان بدلیل قدیم الاحسان بودن و در کیفر اعمال زشت عمل بمثل کند نه بیشتر، و ایندو هم فقط بوجوب ازلی و مشیت اوست نه بحسب استحقاق متصور بندگانش.

سپس کلابادی می نویسد: ((لانهم لایستحقون علی اجرام منقطعه عذابا" دائما"

ولاعلی افعال معدوده، ثواباً " دائماً ")) یعنی: زیرا که ایشان را برای گناهان منقطع و غیر همیشگی، استحقاق عذاب دائم، و نیز بخاطر افعالی معدود پاداش همیشگی و غیر معدود، واجب نیاید، و چون تصوربنندگان، خلاف عدل و فضل ازلی و مشیت کلیه اوست، پس ثواب و کيفر آنان نیز بر اصل وجوب ازلی و مشیت یعنی بفضل و عدل است نه باستحقاق مورد تصور آنها.

اما آقای دشتی می نویسد: ((خداوند عذاب ابدی را بکافران و مشرکان وعده فرموده است، و این آقایان . . . . . موازین عقلی را در راه پیروی از حدیث و منقول بیک سوی انداخته اند، اینجا عقیده ای مخالف نص قرآن را پذیرفته اند)).

ولی چنانکه ملاحظه شد، کيفر خداوند در اعمال زشت بعدل، و بر عکس پاداش امر شایسته و نیک به چندین برابر که بفضل و احسان او مربوط است، مخالف عقل و قرآن کریم نبوده، بلکه عین عدل و فضل و رحمت بیدریغ او بر بنندگانش می باشد. اما مکافات عذاب ابد و خلود، در جهنم نیز برای کافران و مشرکان، اولاً " مطابق معنی عدل است، ثانیاً " این خلود ماندن در عذاب ابدی نیز آنچنانکه آقای دشتی و دیگران از قبیل او اندیشیده اند نیست زیرا: در مورد نخست چنانکه شیخ المشایخ الالهیه و محی المعرفه والدین - ابن عربی بنقل از جلد چهارم اسفار صدر المتاء لهین، در فتوحات می گوید: (( یدخل اهل الدارین فیهما السعداء بفضل الله و اهل النار بعدل الله )) در مورد خلود نیز عقیده دارد که: اهل گناه با اعمال خود در دوزخ فرود آمده، به نیت خود باقی می مانند و در جزای عقوبت، بموازات مدت عمریکه در شرک گذرانده اند، تاء لم جهنم را خواهند گرفت، و چون مدت آن برآمد، آتش جهنم موافق طبع و فطرت ثانوی آنان می گردد، بطوریکه اگر در بهشت وارد شوند، به سبب عدم موافقت آن با سرشت دوم آنها، تاء لم خواهند گشت و پس این مشرکان که مدت قبول عذاب شرک بر آنها منقضی شده از آتش و زمهریر - بر حسب مقدار و کیفیت شرک آنان - لذت می برند و عذاب جهنم بر آنها مانند لذت بردن اهل بهشت از موفقیت خود خواهد بود، چنانکه جعل - بضم اول و فتح دوم - که بفارسی آنرا سرگین کش گویند، از روایح عطرناک و بوی گل و مشک تاء لم و متنفر شده، و طبیعت او بیارگین و فضول حیوانات انس بهم رسانده است.

صرف نظر از نظریه محی الدین که عذاب را پس از انقضای مدت معلومی، برای مشرکان و گناهکاران عین عذاب میدانند، حکمای اسلامی را در خلود و نحوه و کیفیت عذاب مجرمان و کفار نظریاتی سزاوار تاء مل و دقت است که نقل آنها، برای فهم کاملتر جاودانگی عذاب لازم مینماید، اگر چه سروصدای جامدان، در عقیده قشری و غیر تحقیقی برخی از عالم نمایان در آید و موضوع بذائقه منحرف و مسمومشان نه نشیند و این عارفان بزرگ صاحب نظر

را بنفی از اسلام ومذاهب آن تیرک گویند وبتکفیرشان پردازند .

۱- قیصری شارح فصوص شیخ اکبر که بدو واسطه از شاگردان وتابعان حکمت عرفانی ابن عربی در شمار است ، در شرح خود می گوید : کسیکه بدیده اش سرمه بصیرت بنور حق کشیده ، میدانند که سراسر هستی از پیش خود دارای وجود وصف و فعل نبوده ، همه بندگان حضرت حقند ، ونیازمند برحمت رحمانیه او ، که مقتضی رحمت شامله هر دوجهبانی است ، بیباشند وشأن آنوجودیکه موصوف باعطاء فیض وجودی بموجودات جهان امر و خلق است این است که احدی از مخلوق خود را بعد از ابد گرفتار نکند ، مگر بخاطر رساندن آنان بکمال مقدرشان ، چنانکه طلا ونقره را برای خلاص از کدورت وبار ، وتصفیه عیار آن برای مدتی مناسب در آتش نهند ، واین گداختن عین لطف ورحمت است وچنانکه گفته اند :

وتعدیبکم عذب ، وسخطکم رضی ——— وقطعکم وصل ، وجورکم عدل

۲- انقطاع عذاب از افراد جهنمی ، منافاتی با دوام آلام بر اهل آن ندارد ، چه موضوع انقطاع عذاب برهریک از آنها تعلق می گیرد که سزاوار انقطاعند نه بر همه اهل جهنم . بدیهی است جهنم را مراتبی مسلم است وهر مرتبه را درجتی ، ونیز گناه کفار ومشرکان ، غیر از فاسقان وفاجران واینان هم بنوبه خود باارباب صفاتر وسیئات خفیفه ، فرقی فاحش دارند ، بنا براین اولاً "خلود همه این فرقه های مختلف درعذاب ابدی ، دور از رحمانیت حضرت حق ، ومنافی با اعطاء فیض بردوام وناگسستن ذات الوهیت می باشد ، ثانیاً "خلود عذاب کفار ومشرکان نیز بنا بر مرتبت شرک و درجت کفرهر یک بوده ، انصراف لفظ خلود واخذ معنایی که در فرهنگها مضبوط است وعرف منشرعان آنرا می پسندد ، بجاودانگی مطلق ، وعلى الدوام مغایر با عقل وقرآن وحکمت وبرهان است . مراتب شرک وکفر ودرجات هر یک ، برای همه یکی نیست ، زیرا تجلیات حضرت حق بهر مخلوقی ، غیر از دیگری است واستعداد ازلی صور اعیان وماهیات ممکنات در قبول کمال با یکدیگر متفاوت است ، بنا براین قرب وبعد هر یک از آنان نیز از مبداء آفرینش با یکدیگر مختلف بمراتب ودر هر مرتبه ای نیز بدرجات آن متفاوت است . باتوجه بدین مقدمه ، چطور ممکن است که عذاب ابدی ، یعنی غذایی که ازحیطه زمان خارج ومازند ذات ازلی وابدی حق تعالی ، جاودانگی داشته باشد ، برای هر یک از این کفار معین شود ؟ ، و هر یک از آنان ، بدون توجه بمرتبه ودرجه کفر وشرک وگناهشان ، پشت سرهم وبدون انقطاع در آتش پیوست بیندازند ومجددا "بسوزند و بسوزند ، تا خداوند متعال غذایی وبرجهان هستی پادشاهی کند ؟

این عقیده ، با اصل عدالت در عذاب که صریح آیات قرآنی جزای هر بدی ، بدی از نوع ومقدار آن است منافات دارد ، علاوه بر آنکه مانع حرکت شوقیه ذرات موجود است

بسوی حقتعالی است، و بقول حکمای الهی حرکت قسریه که مانع رسیدن موجودات به نصیب ازلی آنان می باشد، دارای تاب و غایت زمانی معین است و وجود دائم این مانع چه در این جهان و چه در آنجهان، با صفات کامله قدیم الاحسان و اعطاء فیض وجودی، و واهب الصوری و رحمانیت و، جود و کرم مغایرت دارد، زیرا جواد و بخشنده و مهربان در هر دو جهان زودیکرا از این صفات، بر سر راه کمال مقدر مخلوقش مانع جاودانه نمی نهد و انتساب این عمل بذات قادر و پروردگار رحمان و رحیم بدور و نامعقول است، پس ناگزیر باید معنی خلود را مطابق با دیگر صفات باریتعالی بنحوای تعبیر کرد، که ربط ذاتی و پیوند صفاتی و فعلی آنان بهم نخورد، و در عین حال مغایر با تصریح آیات قرآنی خلود عذاب نباشد. و بقول فیلسوف سبزواری مقتضی عنایت ازلیه و حکمت بالغه اینست که هر موجودی بکمال و غایت خود برسد و وجود مانع برای او دائمی نباشد.

۳- بدیهی است ارتکاب هر گناه، شخص گناهکار را بمقدار کمی و کیفی آن گناه، او را از ساحت قرب حق و کمال مقدر و ازلی آن شخص دور می کند، و تکرار گناه موجب بعد و حرمان از مراتب و درجات قرب بصفات و ذات باریتعالی میشود، تا بحدیکه انسان را از مرتبه و مقام خود ساقط و داخل در حیوانات چهار پا بلکه پائین تر از آنها می کند، ولی تنزل بهر مرتبه و درجه، او را از دایره سبقت رحمت الهی بر غضب او خارج کرده، اصولاً "غضب الهی ملحق بعدم است زیرا جائی تصور نمیشود که در آنجا، رحمت الهی بر غضب وی سابق نباشد، و اگر چیزی بنام غضب و عذاب وجود دارد، در تحت احاطه و زیر سیطره رحمت مانند معدوم است، بنا براین سابقیت رحمت و انعام و فیض، راه را بر مفاهیم غضب و نقم و عذاب می بندد، و در صورتیکه غضب و عذابی هم بذات او منسوب باشد، در جیب رحمانیت او بمنزله قطره ای در میلیاردها اقیانوس در شمار است، و بر اساس همین نظر مبداءیت موجودات امر و خلق با رحمت بوده، و نهایت آنها نیز بر رحمت خواهد پیوست و دایره نزول و صعود - از رحمت و بر رحمت - کامل می باشد، و بهمین مناسبت عارف و حکیم بزرگ، آقا میرزا محمد رضا قمشه ای که در حکمت عرفانی محی الدین ثانی لقب دارد سروده است:

خلقان همه، بفطرت توحید زاده اند      این شرک، عارضی شمر و عارضی یزول

از رحمت آمدند و بر رحمت روند، خلق      اینست سر عشق، که حیران کند عقول

رباعی زیر که بیکی از بزرگان اهل عرفان منسوب است، و فعلاً " مجال تحقیق درباره

آن و گوینده اش نیست بهترین گواه نظریه حکمای متأله میباشد .

گفتی که ترا عذاب خواهم فرمود      من در عجم، که در چه جا خواهد بود؟

آنجا که تویی، عذاب نبود آنجا      و آنجا که تویی نیستی، کجا خواهد بود؟

از رباعی فوق میتوان دریافت، غذایی که خداوند بگناهکاران وعید کرده است، در محیط لطف و فیض وجودی و انعام و رحمت سابقه اوست نه در محیط دیگر، و چنین غذایی از مفاهیم غیرمتناهی صل و عارضی است که با خصوصیت مذکور، امکان خلود، بمعنی دوام دهری و سرمدی ندارد.

۴- مقصود و مراد ازلی از تفخ صور و قیام و رستاخیز، رساندن هر مخلوقی بسزای عمل و پاداش کار اینجهانی اوست، از حیث تنزل یا ترقی و قرب و بعدش بذات الهی، نه چنانکه برخی تصور کرده اند، مجازات الی الابد، بنا بر این چون - چنانکه گذشت - مقتضی حکمت ازلیه و عنایت ذاتیه خداوند متعال از خلق موجودات بر اینست که هر یک از آنان را بغایت مورد لزوم و کمال و فعلیت نصیب او برساند، باید عذاب جهنم نیز جزء این برنامه باشد، و بهمین دلیل این عذاب چنانکه محی الدین عربی گفت عین عذب بوده و برای تصفیه هر موجودی از کدورات ذاتیه، که مانع در راه کمال اوست واجب و مقدار و نحوه و کیفیت آن برای آن موجود، بستگی دارد بازاده ازلی و ذاتی، در این خصوص که آن موجود بچه مقدار و نوعی از کمال بهره مند است و تا چه مرتبه و درجه باید ارتقاء یابد و مقدار غبار امکانی و کدورات باطنی او چه اندازه می باشد و برای تصفیه کامل و عروج بمبداء وجود و تقرب حضرت کردگاری چه مدت رنج و آتش و عذاب برای این مقصود لازم مینماید، و اگر این نظر غلط باشد، لازم میشود جهنم که عبارت دیگری از تصور آلام و معاصی و تمثل افعال و گناهان اینجهانی است، از حضرت باری تعالی - جل شانه - صدور نیافته باشد و قهرا و هم، برگشت بلطف و مهرش نداشته باشد، و چون ملزوم باطل است، بالبداهه لازم نیز محکوم به بطلان خواهد بود، و جهنم بمنزله کارگاه تصفیه مخلوقات دارای عقل و ادراک است، و بنوبت خود کلاسی برای تطهیر از شوائب و آلودگیهای اینجهانی میباشد، و خلق آن مغایرتی با لطف الهی نداشته، بلکه عین لطف و مقتضی رحمت و لازمه رساندن هر مخلوقی بغایت و کمال مناسب با استعداد ذاتی و قابلیت ازلی آن خواهد بود و بقول فیلسوف و عارف سیزوار:

اذ مقتضى الحكمة والعنايه ایصال كل ممكن لغايه

یعنی مقتضی حکمت حکم علی الاطلاق، و عنایت و تجلیات ذاتی و صفاتی او، رساندن وجود هر ممکنی و عین ثابتی بغایت مطلوب و کمال اوست، پس عذاب و جهنم نیز داخل در این هدف است، و معنی خلود، نمیتواند بجاودانه و دهری و سرمدی مانند ذات الهی تعبیر شود.

۵- حقیقت جهنم و آلام آن ناشی از دنیا و شهوات آن میباشد و خلاف آنچه متشرعان را باور است جای مستقلی مانند دنیا و آخرت نیست، و فرق میان دنیا و جهنم اینست که نفوس رذل و شقی تا زمانیکه در دنیا و زنده بحیات طبیعی هستند، اینجهان برای آنان

خانه کامرانی و نعمت خوارگی و کسب لذت است - مانند چارپایان. و هنگامیکه از این جهان بسرای آخرت رحل اقامت افکندند، چون تعلقات آنان بدار دنیا قطع نگردیده، و همه آلودگی‌های اینجهانی را به همراه، دارند این شوائب و تعلقات ماده‌المواد آلام و رنجهای آنجهانی را تشکیل میدهند، و لذات و شهوات دنیا پس از مرگ منقلب بجهنم و آتش و عذاب گردیده، درصمیم جان و ژرفای قلب آنان رسوخ مینماید، و هر صفت زشت، بصورتی هولناک مناسب صفت تمثل و تصور یافته، نفوس و قلوب آنانرا تا موقعی که خداوند بخواهد با آتش تاءلم میسوزد، بنا بر این جهنم منزلی جداگانه نیست، بلکه ناشی از همین دنیای طبیعی و از سنخ آن است و اراضی بهشت و دوزخ نیز مستوی و بدون درختهای طوبی یا زقومند و مردم در همین دنیا با اعمال صالحه یا معاصی و فجور خود ایندو زمین - بهشت و جهنم - را با اعمال خود درختکاری میکنند، و این حدیث مؤید نظر بالاست: (( ارض الجنة قیعة فاغرسوها من عمل صالح )) ادامه دارد

(بقیه صفحه ۳۶)

کارل پیترز آلمانی که شرح عملیات و اقدامات او به نفع آلمان در تانگانیکا در فصول قبل از نظر خوانندگان گذشت وارد شد. ضمن عبور از اردوگاه جاکسون همه مکاتبات و اسناد وی که شامل نامه تقاضای کمک موانگا بود قرائت کرد و فوری به پایتخت بوگاندا آمده و پیشنهاد عقد قرار داد با موانگا نمود. چون در آن موقع موانگا هنوز از دسته عرب‌ها که در باینورو بودند هراس داشت با مشورت لوردل پیشنهاد پیترز را برای عقد و امضای قرار داد با وی پذیرفت. پیترز پس از امضای قرار داد به سفر خود به سمت جنوب دریاچه ادامه داد جاکسون که از اقدامات پیترز خواندن اسناد او و عقد قرار داد اطلاع حاصل کرد سخت عصبانی شد و به دنبال پیترز به منگو آمد ولی پیترز در آن موقع از آنجا رفته بود جاکسون نیز پیشنهاد امضای قرار داد با موانگا کرد ولی چنانکه پیش‌بینی می‌شد موانگا این پیشنهاد و موافقت قرار داد را نپذیرفت و جاکسون برای کسب دستور بیشتر به سمت ساحل حرکت کرد این کمندی و رقابت بین پیترز و جاکسون نتیجه تاءسف آوری داشت و آن اینکه فاصله و اختلاف بین کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها را زیادتر کرد.

عهد نامه هلیگولند

اقدامات پیترز و جاکسون و رقابت بین آنها بی‌حاصل بود زیرا در همان زمان به موجب عهدنامه هلیگولند بوگاندا و نواحی مجاور آن به انگلیس تعلق گرفت. مع هذا دولت انگلیس قصد اشغال آن نواحی و صرف مخارج اداره آن را نداشت و قرار بود که کمپانی انگلیسی افریقای شرقی متحمل هزینه اشغال آن نواحی بشود و این کار از قوه مالی کمپانی خارج بود ولی آن را قبول کرد. نتایج اقدامات کمپانی را در فصل بعد شرح خواهیم داد.